

منشآت جلالای طباطبایی

در سرتاسر تاریخ عصر میانه هند، زمان حکومت شاهجهان (۱۰۶۸-۱۰۳۷ ق.) یکی از فرمانروایان تیموریان بآبروی هند؛ عهد طلایی محسوب می‌شود. او پس از هنر معماری، نسبت به تاریخ‌نویسی علاقه فراوان نشان می‌داد. بنابراین بعد از جلوس بر تخت سلطنت بسیاری از مورخین ایران و هند را برای نوشتن تاریخ عصر خود گماشت که هریک از آنها تاریخ ده ساله زمان فرمانروایی او را بنویسند و از سالی شروع کنند که وی بر تخت سلطنت جلوس نمود. چون وی در تاریخ ۲۵ بهمن‌ماه/۷ جمادی‌الثانی سال ۱۰۳۷ ق. بر تخت سلطنت جلوس کرد بنابراین مورخین از همان سال نوشتن تاریخ آن عصر را آغاز نمودند. از جمله آن مورخین یکی جلالای طباطبایی زواره‌ای بود. چنانکه در یکی از کتب منشآت خود که در زیر آمده است درباره آن اشاره نموده است، چون وی دیرتر به دربار شاهجهان رسیده بود، بنابراین کار تاریخ‌نویسی را از روز شنبه بیست و هشتم شعبان سال هزار و چهارم و یک شروع کرد و بدون ارائه علتی به یک باره این کار را در تاریخ سی‌ام اسفند ماه سال هزار و چهارم قطع نمود و در این تاریخ سه ساله، جنبه انشا پردازی بر تاریخ‌نویسی غالب است و شاید به همین علت بود که شاهجهان نگذاشت که او این کار را ادامه بدهد. اگرچه در جایی او در این مورد متذکر نشده که چرا این کار ناتمام قطع شد.

میان آثار دیگر وی مجموعه نامه‌ها و دیباچه‌ها می‌باشد که بر آثار منظوم شعرای معاصر نوشت. آقای دکتر قاسم صافی گلپایگانی آنها را تحت عنوان «نامه‌ها و نوشته‌های محمد جلال‌الدین طباطبایی زواره‌ای اردستانی» گردآوری و تصحیح نموده و بر علاقه‌مندان سبک هندی منت بزرگی گذاشته و برای پژوهشگران آتیه راه‌های جدیدی

را باز کرده است. این اثر پر ارزش را دانشگاه تهران به مناسبت آغاز سال تحصیلی ۱۳۴۴-۱۳۴۵ دانشگاهها و مؤسسات عالی ایران به چاپ رسانیده است. ولی متأسفانه تمام نسخه‌ها به دستشان نرسیده که درباره آن در مقدمه چنین متذکر شده‌اند:

”نامه‌ها و نوشته‌های جلالا در این پژوهش بر مبنای نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه‌های ایران و هند و بریتانیا که مع الاسف تهیّه برخی از نوشته‌ها از هند با مشکلات و کیفیت نامطلوب همراه بوده است...“^۱.

و به خاطر همین نسخه خطی که در کتابخانه ندوة العلماء لکهنو تحت شماره ۱۱۶/ ۱۴۸۶۳ ادب فارسی نگهداری می‌شود، به دست ایشان نرسید. {ظاهراً این انشا نیز ناقص است؛ اگرچه اوصاف حمیده ممدوح خود را بیان نموده و آنها را در تعداد هفت شمرد، از آن میان سه وصف اول در این متن دیده نمی‌شود و یک مرتبه از وصف چهارمین بدون مقدمه شروع می‌شود که در زیر قید گردیده است.} درباره این نسخه روی صفحه ۱۱۴ چنین آمده است:

”الحمد لله والمّنة که مجموعه انشای جلالای طباطبا به روز جمعه در عهد معدلت محمد شاه (۱۱۶۱-۱۱۶۷ق/۱۷۴۸-۱۷۵۴م) پادشاه دهلی پسر بهادر شاه فرزند اکبر شاه بخط خام عاصی پر معاصی شیخ مظفر تمام شد.“

نسخه نامبرده چنین آغاز می‌گردد:

یا فتّاح

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

یگانه ایزد سخن آفرین و برآرنده چرخ برین را به کدام زبان نام آفرین خوانی برم و به چه راه سپاس رانی سپرم که خامه شکسته نگار من هیچکاره که خود روستایی زواره‌ام روشناس سواد اعظم شهرت گردانید و نگاشته نام مهتری من گمنام را که بیگانه شهرستان اقبال و قبول و پای بسته پس گوشه خمول‌ام آشنا روی استفاضه مبداء فیاض و حال رو سفیدی بیاض اصحاب سواد و مجموعه اهل استعداد (ص ۲) ساخت. ابیات:

۱. بخش اول، مقدمه، سطر ۱۱ الی ۱۳، ص ۵.

نامه کجا گنج ثنائش کجا خامه و توصیف عطائش کجا
 این به چه ما را سخنی سر کند وان به چه روی رو به مسطر کند
 و برگزیده حضرت آفریدگار و مردم دیده اولی الابصار رسول مختار و آل ستوده
 کردار او را خاصه خداوند ذوالفقار که فقره برجسته انشاء روزگار و واسطه العقد مرسله
 هفت و چهار است به ابروی و معنی و میانجی کدام نعت گذار و مناقب نگار کردم که
 به برکت اقتباس سخن اعجاز اساس و یمن انعکاس صور معانی کلام و وحی نظام
 عشرت پاکیزه فطرتش هر طرف از دین مجموعه منستاقم (کذا) مشرقستان خورشید
 دهر و مطالع نجوم تایید است، صلوات الرحمن علیه و عنبه سیماء الیقین و الهما نجوم
 سماء الدین لاسیما حجة الله علی الحقیقة و عروة الوثیقه صاحب الزمان (ص ۳) و امان
 اهل الایمان. ابیات:

خاتمه فاتحه عترتش جزا خیر علل فطرتش

نور زمین قطب مدار زمان مرکز نه نقطه آسمان

و بعد چون ابنای زمان که مانند اخوان کنعانی درست مهری خلف الصدق امام
 آسمانی و در سر و خوبی به دست نشاء سر دایه سیاه پستان ما مهر باشد از پست
 پایگی فطرت و سست مایگی همّت در رسته جوهریان عدن و چهار بازار بحرین سخن
 جزع یمن بل سنگریزه معدن برگزیده اند و از گلگشت گلزار جاوید بهار اسرار جیب و
 کنار اختیار به خار انباشته و از تفرّج چارچمن گلشن زار چشم قرار و دست به خضراء
 دامن دراز کرده از گلچینی دامن ورچیده اند، لاجرم از ترجمان رموز حال و قال و پرده
 دار اسرار خلل و (ص ۴) با وجود صد چادر مستورانند و شوخ دیدگان نرگس باده
 پرست که از سرگرانی شراب ریحانی در رقص گاه سرو و سمن و جلوه خانه نو
 عروسان ناز پرور و چمن به پای عصای چمان بودند؛ درینولا مدام در خمکده کدو
 مخمورند. تأثیر منع گلوگیرش حرف زبان درازی و سخن چینی بر زبان سوسن شکسته
 و دستبرد سیاستش دست سرکشی و بد مستی چنار که در سایه حمایت تهی دستی و
 مستی برخوردار و بزرگ بوستان تطاول می نمود بر چوب بسته. اگر سهی سرو از غایت
 سلاست باطن و سادگی که گل بالا بلندی او ثمره آزادگی است به نیاز پاشی فاخته سر

دراز و از بیم سطوت شحنه غیرتش در سلسله جعد سنبل پای (ص ۵) از زنجیر تعزیر
حبس مؤبد سپارد مانند قمری گردن به طوق بندگی ابد و غل مدلل سرمد گذارد.

به ضیا عفتش چو بو نبرد	گو برغنچه گو مگو ببرد
چون غبارش به خاک بنشاند	خاک مالی خورد که نتواند
به گلستان ز بیم راه کند	کرم بر روی گل نگاه کند
ورگلی ساده دل ز طبع سلیم	در دهد تن به اختلاط نسیم
خار بندد کمر به کینه گل	غوطه در خون گل زند بلبل
وگر از سهو خون گرفته تذرو	پا گذارد به جلوه خانه سرو
گر ببیند از کمین گه شاخ	تنگ سازد برو جهان فراخ
مشک بیدار به جلوه برخیزد	خنجر بید خون او ریزد
سوزد ار لاله برفروزد رو	تروخشک همین بر بالین او

چهارم: کمال سخاوت و جود: که به برکت وجود آن انامل (ص ۶) کف احسان
کمینه درباننش کفایت مؤنت عیال الی البشر تواند کرد و به یمن آثار دست احسان ابر
ستایش خوان سالار مایده عطا از نان ریزه خوان همیشه بار عهده امتلاء معده از بر
ذمت همّت تواند گرفت. دایه آفرینش به نام احسانش ناف دایه دانش بریده و فایده
اقبال کام انعامش شیرینی جود خود برداشته گوشه ابروی عطایش کارنامه جود بر طاق
بلند نهاده و سر تازیانه احسانش در دیوان عدل بنیان داد و دهش داد. زادگان و داده
بیان داده در عهد ولی نعمت انعام شاملش گل سوری که از غایت بی برگی و کم زری
به طپانچه نسیم سحری در خلوتکده شاخ منسبق (کذا) سرخ رویی می کرد اکنون
(ص ۷) هیچ روزی نیست که طبق بر طبق گوهر از پس افکنده دفینه غنچه پیشکش
قدوم قوای نامیه نکند و سپر سپر از بر آیین کیانی بر مبارزان بوستانی پخش ننماید.
به امید ریزه چینی خوان گوهرآمد جودش کان کیسه‌ها دوخته و به یمن دست کفچه
از ابر دست عطا پرستش عمان به پیچه‌های مرجان مشمت مشمت گهر اندوخته. نی نی از
نوال کف احسانش بحرستانش کاه کوه کوه زر و عمان دریا دریا گوهر ذخیره نهاده و
از فواصل انعام بیان فیض رسانش در فسحت کده ساحت تمنا توده توده گام بر یکدیگر
فتاده بی تکلف دخل دریا و کان خراج هفت اقلیم جهان به خرج نیم اشاره گوشه

ابروی عطایش وفا ننماید (ص ۸) و محاسب وهم باوجود همدستی دبیر چرخ اثیر از عهده استیفاء نیمروزه راتبه دریوزه درگاهش برنمی آید.

همّت را چه سان کنند قیاس	به ترازوی امتحان حواس
آبروی عطا ز آبرویست	چرب پهلوی گرم ز پهلویست
چون کند قسمت گهر دستت	همه تن ابر چشم بر دستت
هنر از ما و جست و جو از تست	ور ^۱ جوی از آرزو از تست
هست بر درگه تو راه هنر	آستان تو جلوه گاه هنر
هنر آن فرع اصل پاک عراق	فیض پرورد آب و خاک عراق
از دبستان چو پا نهد در راه	نبرد ره به غیر این درگاه

پنجم: نهایت درجه سعادت: که از شرم انتشار صیت صولتش (ص ۹) نام کارنامه سام برم و اسم دلاوری رستم در نهان خانه دخمه عدم نهفته و از خجالت آوازه سطوتش شهرت داستان زبردستی دستان عجم و زبردستان عرب در زاویه خمول با نسیج عیاکب نسیان در یک پیراهن خفته عقابان چارپر خدنگ سیر آهنگش مانند کرگسان گرسنه چشم عالم بالا در واقع طایر بلاد کرگسان گوشه های کمانش که هم چشمان نسرین آسمانند مانند گوشه چشم فتنه خیز زنان کشاکش بلا را سرگرم گوشش صلا کهن گرگ سپهر از سهم تیر باران کماندارانش به جای چهار آینه از کواکب صد هزار آینه بر خویش بسته و یکه تاز آفتاب تیر ناز که از بیم نیزه داران صولت یکه سواران (ص ۱۰) سپر افکنده به امید استعاره جوشن ماهی به طریق رجع القهقری از اوج حمل به برج حوت بسته به رعد که از بیم صدمه بینش زهره آب کرده، ندارد که از جلاباب سحاب طبل جز در زیر گلیم زند و صاعقه ای که از خوف تندی خویش در آتش نشسته کجا یارا دارد که به قدر جستن برقی دم بردارد. از سهم بیلک قهرش مزاج شیری که از غایت دلیری بر همه شیرک بود اکنون بر رمه بی شبان با کمال خیرگی چیرگ نیارد نمود. گنجشک به نیروی بازوی عدلش از چنگال باشه حاشه اسبان کند و کبوتر به پشت گرمی حراستش از بال شاهین در آشیانه نهالین برگسترده. کبک از نقش و

۱. در اصل نسخه در قید گردیده است.

نگار سینه (ص ۱۱) استفسار^۱ طرح آشیانه برگیرد رنگ از غایت نخوت به رنگ پلنگ
 آسمان بر زبر خویش برتازد دید. نی نی به عهد باز خواستش نشان پلنگ خرد در
 کوهه زمین خدنگ نتوان داد و اثر شر در نیستان ترکش شیران بیشه چنگ نتوان
 (ابیات):

رهین طوقش هژبر شیر نرین	داغ داغش سرین شیر گرین
پشت خم چرخ در اطاعت اوست	گردنش وقف طوق طاعت اوست
روی کیوان و داغ فرمانش	گوش مریخ نعل یکرانش
نزند تیغی از خلافش دم	ور زنده هست در غلاف عدم
شیر از نسبت نی تیرش	رسته ز آسیب مور شمشیرش
زه کند چون کمان ابرو را	در غضب غنچه سان گل رو را
خصمش از سهم آن کمان به زه	برهم اوفتد چو حلقه‌های زره
ابر سان بر زند به بحر از کین	کف او حزب بحر لشکر دین

ششم: حلم متین و وقار بردبار: زهی عرش تمکین که به جیب وقارش وقار کوه و
 قر کاهی ندارد. و حَبْذا! قطب مثالی که گرانباری حلم متینش اگر در لباس سبک‌روچی
 پا تمکین بر سر چرخ هفتمین فشارد تارک کیوان را در پی قارون سپارد. به اضافه
 ثبات قدم حلمش در یک مرکز زمین به شتاب منطقه آسمان نهمین گراید و در نظر
 اغماض عین مدارش رحیض همگان ثمین بل غث دشمنان نیر سمین می‌نماید. اگر
 نقطه قاف را از رخنه‌های شگاف چون های دو چشم همه تن چشمه چشمه سازد و
 اگر سنگینی کاف سکنه‌اش (ص ۱۳) مانند سرکشی کاف سایه بر سر کاه برگی افکند
 کاه را رسد که طعنه سبکی بر کوه ثقل گران جانان زند. خفت سبک‌روچی به طفیل
 گرانبار نقل حرف برداشتش از ثقل طفیل‌شان گران جان‌تر نماید و در پله میزان
 تحمّلش عنف عربده رقیب از لطف حبیب سبک‌روح‌تر آید. در انجمنی که از وقارش
 سخن رود، اگر از کمال لطف به سبک‌روچی حیران نکند. گوش‌ها از غایت گرانباری بار
 سنگینی پذیرد (نظم):

حرف حلمت چو بگذرد بر لب گوش‌ها کر شود گران چه عجب

۱. دراصل نسخه: «استفار» قید گردیده است.

متمکن چو حلم سنگین است سدّ امکان ز کوه تمکین است
 حلم را پشت گرمی تو شکوه داده از پهلوی تو پشت به کوه
 کاف ملک از تمکّن حالت پشت بر کوه قاف اقبال

هفتم: **قران ایزد:** که نیروی آن آرزوی مبارکش معنی صورت بخت‌مندی پیدا و عنوان سوره بخردی هویداست و از این رو از جلالات مصحف جلال جمال و آیات صحایف کمالش قال مرادات ارباب قال و کلّ جمال اصحاب جمال علی احسن الاحوال دلخواه آمد و بدین وجه آفتاب در عین شرف از روی کسب نیک اختری تا ماه و جز به رویش نه بیند از تتق نقاب افکنده ماه ماه چشم نگشاید و از این راه غریبی را که سر به سجده محراب ابروی خاطر فریش اطمینان پذیرد و نظر به کسب سعادت از رخسار خورشید آثارش خو گیرد. اگر در وطن از کربت کثرت نیاساید غریب ننماید. از کشاده روی صفحه جبین (ص ۱۵) بینش که غره ناصیه قره ایزدی و فرّه باصره هوشمندی و بخردی است طایر اقبال فال^۱ فرخندگی گشاید و از فرخندگی نام مبارکش که تفسیر آیت فتح و حرز رایت نصرت است اختر ظفر و فیروزی شگون نیک اختری و بهروزی گیرد و در آب الصفاء گوشه ابروی عطایش که آبیار کشت آرزوها و سحاب فیض بار سرچشمه ابروهاست نقش خواهش‌های گوناگون بر وجه احسن رخ نماید و در آینه اقبال نما یعنی دست جود افشان نور بارش که سررشته خطوط کمال ارباب به خطوط آن وابسته است نقش یک یک از مردات اصحاب ارادت مختلفه چون عکس در عینک خیال بعینه صد جا صورت بندد (ص ۱۶) از کتابه محراب طاق ابروی دلجویش که سرنوشت نصیبه و رسد ارباب فرهنگ ور خرد است، نقش اقبال بلند درست نشسته و آیات لوحه پیشانیش که تباشیر طلوع صبح سعادت ارباب استعداد نسبت تخته بر سر تخت کیان شکسته:

کفّ لطف تو خرق عادت جود مطلع اختر سعادت جود
 ابر فیض آب جود ازین جو یافت ابرو ابرو^۲ ازین رو یافت

۱. صفحه ۱۴.

۲. در اصل نسخه «قال» قید گردیده است.

۳. در اصل نسخه: «ایزد ایزد» قید گردیده است.

جبهه‌ها از گشاده ابروها در فیض است آب بر روها
ایمن از پرتو تو مه به کلف مهر را ابرو تو بیت شرف
خامه طالع از تو یافت رواج فارغ از کتخدای هلاج

رهین منت نیرنگ پرداز سخن و اعجاز طرازی (ص ۱۷) افسون این فتم که در تنگنای این مقام که عبارت شایان از آرزوی بی نوایان نایاب نزد مضمون لایق از شب‌خون مطره دهان مجره تنگ‌تر است کلک جادو کار سحر نگارم به شعبده بازی سخن سازی با تنک حوصلگی کاغذ تنگ ظرفی دوات هفت بحر اخضر را در کنار و بر قطره بی آب و هفت قطره فرخنده اختر بل نه آسمان پهناور را مانند پرتو آفتاب در آغوش ذره بی تاب گنجایی داد و به یآوری زبان بیان پروری آبی بر روی کار سخنوری آورده رخ کار به کارآگاهان این نگارستان معانی و بیان نمود و در پرداخت نقش و نگار دیبای نیمکار این (ص ۱۸) کارگاه به تصویر معنی ساده پرکار رونق بازار سخن و رواج کالای این فن رتبه والای و پایه روایی افزود. باری چون به مدد مبدای فیض جناب الهی و برکت عنایت والا حضرت خلافت پناهی سیاق کلام بدین مقام رسید لاجرم بر طبق ختامها مشک خامه مشکین عمامه عنبرین شمامه، در خاتمه فاتحه این خجسته نامه همیون آغاز فرخنده فرجام به دعای سخن که در حقیقت سخن دعای آن حضرت است اختتام انجام کلام می‌نماید و در این باب پیش از این در مخزن اسرار یعنی سر درج جواهر گفتاری گشاید:

به ادای تو زنده جان سخن به تو نازنده بود بان سخن
از ولی نعمت نخستینت بسته مغز اندر استخوان سخن
کرده مدحت حق سخن ثابت بر نمکدان کرد خوان سخن
کور ذوقان به یمن تربیت چون مسیحا مزاجدان سخن
ای سواد بیاض مدحت تو سنبلستان بوستان سخن
من کجا مدحتت کجا گرچه منم امروز قهرمان سخن
لیک خواهم کزین شرف باشم تا ابد فخر خاندان سخن
از خم میم مدحتت فکنم حلقه در گوش خسروان سخن
می‌کنم گر کنی حمایت من به تو تا حشر زنده جان سخن

پس از آن انشای دومین روی صفحه ۱۹ بدین صورت آغاز گردد:

چون حضرت بیچون به سابقه لطف جل و بارقه عنایت ازلی نیک اختری را بجدات سعادت...

که در کتاب نامه‌ها و نوشته‌ها... روی صفحه ۲۱۹ به چشم می‌خورد و چنین آغاز می‌گردد:

نخستین گفتار

در سبب انشا این کتاب مستطاب

چون کتاب نامبرده (نسخه کتبخانه ندوةالعلماء) با یا فتاح آغاز گردیده که یکی از اوصاف خداوند متعال است و کتاب‌ها به فارسی، عربی و زبان اردو معمولاً با این عنوان شروع می‌شوند؛ بدین جهت این انشا را مقدمه کتاب نامبرده باید شمرد. علاوه بر این چون در زیر آن

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تتم بالخیر

نیز آمده، شکی نمی‌ماند که این مقدمه منشآت میرزا جلالا است.

آقای دکتر قاسم صافی در صفحه ۳۳ مرقوم فرموده‌اند: "شاهجهان... بامداد اوّل اسفند ماه جلالی برابر فوریه ۱۶۲۸ میلادی در قلعه سرخ اکبرآباد بر تخت سلطنت موروثی نشست".

در این مورد سخن بنده این است، قلعه سرخ در دهلی است. شاهجهان پادشاه در دارالملک دهلی متصل نورگده^۱ بنای این قلعه را نهاد. درباره این قلعه، محمد صالح کنبو^۲ چنین می‌نویسد: ..

"...حسب الامر قضا نفاذ خدیو دادگر عمارت گ... بعد از پنج ساعت از شب جمعه بیست و پنجم ذی‌حجه مطابق نهم اردی‌بهشت سال دوازدهم از جلوس اقدس مطابق یک هزار و چهل و هشت هجری (ق) در زمان محمود استاد احمد سرآمد معماران نادره کار بسرکاری غیرت خان صوبه دار آنجا و صاحب اهتمام آن کار مطابق طرحی بدیع و نقشی تازه که به هیچ وجه نظیر آن در

1. Noor Gadh.

۲. عمل صالح الموسوم به شاهجهان‌نامه، جلد سوم، ص ۲۰-۲۱.

شش جهت دنیا بنظر نظارگیان درنیامده بود، رنگ ریخته. بیلداران بحفر بنیاد آن پرداختند و پس از پنج ساعت و دوازده دقیقه نجومی از شب جمعه نهم محرم سال هزار و چهل و نه هجری مطابق سوم اردی بهشت اساس عمارات نوآیین در آن سرزمین فیض آگین... نهادند^۱.
چون در این قلعه سنگ سرخ به کار رفته، بنا براین به اسم قلعه سرخ معروف گردید؛ چنانکه محمد صالح کنبو گوید:

”تمام باره و بروج گردون عروج آن رفیع العماد از اوج تا حضيض و از کنگرها تا خاکریز از سنگ سرخ تراشیده اساس یافته...“^۲.
این قلعه در مدت ده سال اتمام یافت و شاهجهان پس از ورود در آن جشن شایانی گرفت. درباره آن کنبو چنین می‌نویسد:

”چون ساعت مسعود برای نزول همایون بان مرکز محیط دولت و اقبال و جلوس فرخنده آن نایب مناب نیراعظم و قره‌العین صاحبقران معظم روز شنبه بیست و چهارم ربیع‌الاول سال بیست و یکم جلوس والا مطابق هزار و پنجاه و هشت قرار یافته بود لاجرم کوبه اقبال شاهجهان بشان و شوکت آسمانی قرین دولت جاودانی... از میامن ورود مسعود قلعه شاهجهان آباد که ابدالاباد از پرتو فیض نزول موبک اقبال بادشاه هفت کشورآباد خواهد بود معاینه مانند صفوتکده باطن روشن دلان صفای مهر انور پذیرفت...“^۳.
باید این نکته را نیز تصریح نمود که وقتی که شاه جهان بر تخت سلطنت جلوس کرد اسم آن شهر اگره بود. چنانکه از نوشته عبدالحمید لاهوری برمی‌آید:

”تعریف وسعت و آبادی اکبرآباد و توصیف عمارات آسمانی ارتفاع آن
به حکم پادشاه جم جاه حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه بجای پیشین قلعه
اگره بر ساحل دریای جون (رود جمنا فعلی) مشرق رویه شهر بخش و گل

۱. عمل صالح الموسوم به شاهجهان‌نامه، جلد سوم، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۴۶.

بنا یافته بود و بمرور ازمنه قواعد آن رو بانهدام نهاده بمعماران کارپرداز و مهندسان جادو طراز در نهصد و هفتاد و دو هلالی عالی حصاری که تا رستخیز از سمو ارکان همّت حضرت عرش آشیانی (اکبر پادشاه) و علو بنیان دولت بانی باز گوید بساعتی که در فرخندگی کار و پایدگی حصار مختار بود، بنیاد نهادند. در نهصد و هشتاد آن بنای آسمان سارا که دورش سه هزار ذراع پادشاهی است... بانجام رسانیدند.^۱

و بتازگی از جلوس سعادت مانوس حضرت صاحب قران ثانی بکرامت تازه و شرافت بی اندازه رسیده محط رجال امانی و آمال و محط افاضل رجال گردید. تا حصول این دولت والا بهمان نام قدیم موسوم بود. چون وجود هر شیء بوقت خاص و شخص مخصوص منوط است، مقنن قوانین جهان گشایی حضرت عرش آشیانی که پنجاه و یک سال و دو ماه قمری و ده روز باستقلال و جمعیت بر تخت کامرانی متمکن بوده اکثر اشیا را باسامی جدیده موسوم گردانیدند. این شهر را با آنکه نام قدیمش از حسن لفظ و معنی عاری بوده به اکبرآباد موسوم نساختند و این نام نامی همچنان در پرده غیب مخفی و محتجب بود. حضرت صاحبقران ثانی (شاهجهان) روز جلوس عالم آرا این مستقر اعلام رفعت و جلال را اکبرآباد نام نهادند... اکنون بهمین نام گرمی بر السنه خاص و عام مذکور است...^۲.

مسعود سعد سلمان قصیده‌ای به مناسبت فتح آگره سرود. مطلعش این است:
ایا نسیم سحر فتح نامه‌ها بردار به هر ولایت از آن فتح نامه‌ای بسپار

در بیت زیر اسم این شهر را چنین بیان نموده است:

حصار آگره پیدا شد از میانه گرد بسان کوه برو باره‌های چون کهسار^۳
از بیت فوق قدمت شهر آگره معلوم است.

مطلب دیگر قابل عرض اینکه در صفحه ۳۴۵ عنوان زیر به چشم می‌خورد:

۱. بادشاه‌نامه، تألیف عبدالحمید لاهوری، جلد اول، ص ۱۵۴-۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۵۶.

۳. دیوان مسعود سعد سلمان {۴۳۸-۵۱۵} به تصحیح رشید یاسمی، ص ۲۶۱.

در وقایع طغیان سورجمل پسر راجه یاسو

باید عرض کنم این واژه باسو است. چنانکه کنبو درباره او چنین می‌نویسد:
 ”چون درین ولا گوش زد سرافرازان خدمت پایه سریر والا و خاطر نشان
 ایستادگان انجمن حضور اعلی گردید که سورجمل (سورج مل) ولد راجه
 باسو از بیخردی کار عصیان یک رو کرده بسبب زیاده سری یک باره سر از
 خط فرمان بری کشیده...“^۱

که این را اشتباه چاپی باید دانست. امیدوارم در چاپ‌های بعدی این مطالب نیز
 تصحیح و اضافه گردد. اگر در این مورد جسارتی شد پوزش می‌طلبم.

منابع

- عبدالحمید لاهوری، بادشاه‌نامه، باهتمام اشیاتک سوسایتی بنگاله، کالج پریس، کلکته،
 ۱۸۶۷ میلادی.
 دیوان مسعود سعد سلمان، تصحیح رشید یاسمی، مؤسسۀ چاپ و انتشارات پرویز.
 کنبوه، محمد صالح، عمل صالح الموسوم به شاهجهان‌نامه، جلد سوم، چاپ مجلس
 ترقی ادب لاهور، سال ۱۹۷۲ م.

۱. عمل صالح، جلد اول، ص ۵۷.